

فراز و فرود اعتماد در ایران طی نیم قرن اخیر: نگاهی به روندها، علل و پیامدها

عبدالمحمد کاظمی پور^۱، محسن گودرزی^۲

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۲۵۶۷-۰۹۷۴-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۳۵۳۸-۵۴۷۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰

چکیده

داده‌های اجتماعی موجود برای چند دهه اخیر، حاکی از آن است که جامعه ایران دچار یک بحران اعتماد فراگیر و عمیق شده است. توزیع میزان اعتماد عمومی در کشورهای مختلف جهان بر اساس داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها، نشان می‌دهد که ایران با سطح اعتمادی در حدود ۱۵ درصد جزو کشورهای «کم-اعتماد» جهان است؛ در حالی که در جوامعی نظیر استرالیا، کانادا، سوئیس، آفریقای جنوبی و ویتنام این رقم بین ۴۰ تا ۶۰ درصد و در کشورهای اسکاندیناوی، هلند و چین بالاتر از ۶۰ درصد است. در مقابل، کشورهای کم‌اعتمادی هم وجود دارند که میزان اعتماد در آن‌ها زیر ۱۰ درصد است (که عمدتاً شامل برخی کشورهای آفریقایی و نیز یوگسلاوی سابق می‌شوند که نوعی جنگ داخلی و نسل‌کشی را تجربه کرده‌اند و یا مناطقی در آمریکای لاتین که تحت کنترل کارتل‌های مواد مخدر هستند).

در این مقاله، تغییرات اعتماد در سه سطح - اعتماد عمومی، اعتماد سیاسی و اعتماد نهادی (یا اعتماد به گروه‌های شغلی) - بررسی شده است. داده‌ها نشان می‌دهد که به‌رغم وجود روندها و نیروهای اعتمادزا، میزان اعتماد در تمامی این سطوح روند نزولی داشته و جامعه ایران با یک بحران بی‌اعتمادی فراگیر دست‌به‌گریبان است. چیزی که بر اهمیت این موضوع می‌افزاید آن است که شاخص میزان اعتماد اجتماعی، همبستگی مستقیمی با بسیاری از شاخص‌های دیگر حیات اجتماعی دارد که نشان‌دهنده یک جامعه سالم، کارا و امیدوارند. پیامد این وضعیت را بر اساس دو مدل مورد بررسی قرار داده‌ایم؛ در یک مدل سه‌وجهی (جامعه، دولت و بازار)، این فرضیه را طرح کرده‌ایم که با ضعیف شدن ضلع اجتماع دو نیروی زور و پول به‌عنوان نماد دو ضلع دولت و بازار فضای اجتماعی را پر

۱. استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کلگری کانادا (نویسنده مسئول) / akazempur@ucalgary.ca

۲. دکترای جامعه‌شناسی و پژوهشگر اجتماعی / mgoodarzi@gmail.com

مقاله علمی پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۷/۴/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۷/۶/۲۳

دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال سیزدهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۲۰۸-۱۸۱

می‌کنند. این تغییرات هم در سطح سیستمیک (برای مثال ظهور و رشد شرکت‌های خصوصی) و هم در سطح نظام شخصیت (به شکل اولویت منافع اقتصادی و نزدیکی به قدرت دولتی) بروز خواهد کرد. جنبه‌ای دیگر از تحولات جامعه ایران را بر اساس ماتریسی متشکل از اعتماد سیاسی و اعتماد عمومی توضیح داده‌ایم. در نظر گرفتن دو سطح بالا و پایین برای هر یک از این دو نوع اعتماد در این ماتریس، منجر به ایجاد چهار ترکیب عمده می‌شود و داده‌های تجربی جامعه ایران را در ترکیبی قرار می‌دهد که محتمل‌ترین وضعیت‌های پیش روی آن بحران و آشوب و انسداد اجتماعی است. این همه گویای آن است که با مشکلی عمیق، جدی و نگران‌کننده مواجه هستیم که نیاز به پاسخی جامع و اندیشیده دارد و همین امر مواجهه علمی، تجربی و دقیق با این پدیده را ضروری می‌سازد. این مقاله گامی اولیه در آن جهت است.

کلیدواژگان: اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی، افول اجتماع

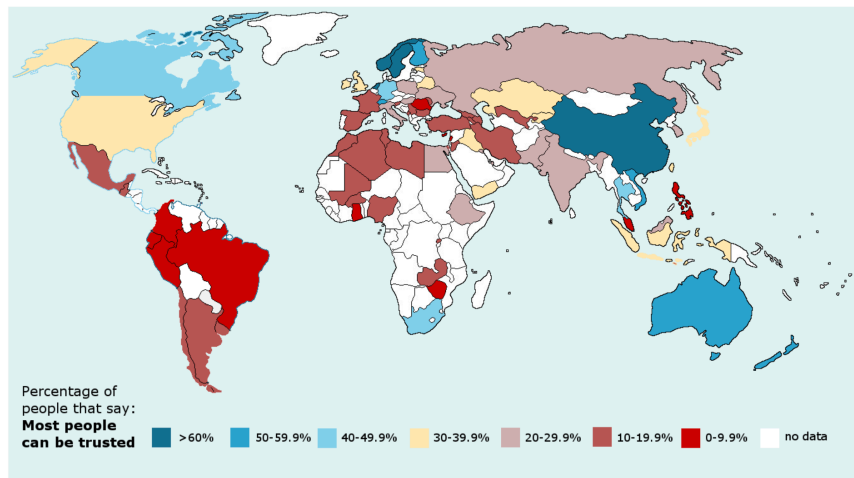
۱. طرح موضوع

داده‌های اجتماعی موجود برای چند دهه اخیر، حاکی از وجود بحران اعتماد فراگیر و عمیق در جامعه ایران است. نمودار شماره ۱ که توزیع میزان اعتماد عمومی در کشورهای مختلف جهان را بر اساس داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها گزارش می‌کند، نشان می‌دهد که ایران جزو کشورهای «کم-اعتماد» جهان است. همان‌طور که در نقشه پیداست، در میان کشورهای «پر-اعتماد» جوامعی نظیر کشورهای اسکاندیناوی، هلند و چین وجود دارند که میزان اعتماد در آن‌ها بالاتر از ۶۰ درصد است و در کشورهای دیگری نظیر استرالیا، کانادا، سوئیس، آفریقای جنوبی و ویتنام این میزان بین ۴۰-۶۰ درصد است. در مقابل، کشورهای کم‌اعتمادی وجود دارند که میزان اعتماد در آن‌ها زیر ۱۰ درصد است (که عمدتاً شامل کشورهای آفریقایی و نیز یوگسلاوی سابق می‌شوند که نوعی جنگ داخلی و نسل‌کشی را تجربه کرده‌اند و یا مناطقی در آمریکای لاتین که تحت کنترل کارتل‌های مواد مخدر هستند) و یا بین ۱۰-۲۰ درصد است (که ایران نیز با سطح اعتمادی حدود ۱۵ درصد در این گروه جای دارد). سایر کشورها نیز در محدوده میان این دو قطب و نزدیک‌تر به یکی از آن‌ها قرار دارند و برای چندین کشور دیگر نیز داده‌ای وجود ندارد.

داده‌های تجربی گردآوری شده در دهه‌های متمادی، نه فقط از افول اعتماد عمومی حکایت می‌کند؛ بلکه حاکی از افول انواع مختلف اعتماد اجتماعی و گسترش بی‌اعتمادی نسبت به اقبال و حرفه‌های مختلف است. این همه نشان از آن دارد که با پدیده‌ای عمیق، جدی و نگران‌کننده مواجه هستیم؛ و به همین جهت نیاز داریم تا در وهله نخست آن را با دقت و وسواس بسیار بشناسیم تا در مرحله بعد بتوانیم برای حل آن چاره‌ای بیندیشیم. اهمیت موضوع اعتماد فقط به آن دلیل نیست که روابط اجتماعی میان افراد را دل‌پذیرتر می‌سازد، بلکه شاخص میزان اعتماد اجتماعی همبستگی قوی و مستقیمی با بسیاری شاخص‌های اجتماعی دیگری دارد که نشان‌دهنده یک جامعه سالم، کارا و امیدوار هستند. از همین رو، بحث از اعتماد تنها سخن گفتن از یک شاخص اجتماعی در کنار شاخص‌های دیگر نیست، بلکه صحبتی در مورد کلیت حیات اجتماعی ما ایرانیان است.



نمودار شماره ۱: نقشه توزیع جهانی میزان اعتماد عمومی



World Values Survey Wave 6 (2014-2010) & Wave 5 (2009-2005) V23/24 - Most people can be trusted. Question wording: Generally speaking, would you say that most people can be trusted or that you need to be very careful in dealing with people? a) Most people can be trusted; b) Need to be very careful; c) No answer; d) Don't know

موضوع اعتماد - یا بی اعتمادی - در ایران پیش از این نیز مورد بحث بسیاری قرار گرفته است، اما در بخش بزرگی از این بحث‌ها یک منظر تاریخی کلان چیرگی دارد؛ نگاهی متأثر از این فرضیه که موقعیت جغرافیایی و تاریخ ویژه ایران نوعی بی اعتمادی بنیادین را در عمق شخصیت و روح انسان ایرانی نهادینه کرده است و این بی اعتمادی در هر دوره خود را به شکلی بروز داده و می‌دهد. بحث از گذشته تاریخی و شرایط جغرافیایی یک ملت البته جایگاه ویژه و مهمی در تبیین وضعیت فعلی آن دارد و در دوره‌ای -در عصر روشنگری و نیز پس از انقلاب فرانسه- به ابزار تئوریک مهمی در میان فلاسفه اجتماعی و سیاسی تبدیل شد تا با تکیه بر آن از روح ملت‌ها سخن بگویند و از آن طریق یونیورسالیسم به‌جای مانده از قرون وسطای کاتولیک را به حاشیه برانند؛ اما ادامه استفاده غیرانتقادی از آن رویکرد در مباحث جاری میان ایرانیان و برای تبیین وضعیت امروز جامعه ایران، خود موجب بروز مشکلات تئوریک و روش‌شناختی جدیدی شده است.

نخست آن‌که چنین رویکردی با تلقی بی‌اعتمادی به‌عنوان بخشی از شخصیت به‌طور تاریخی شکل گرفته ایرانیان، به تغییر و تحولات دوره‌ای در سطح و روند اعتماد بی‌اعتناست و در نتیجه در بحثی در مورد این‌گونه تغییر و تحولات نمی‌تواند کمک مؤثری بنماید. در واقع و هرچند به‌صورت ناگفته و نانوشته، مدلول چنین تئوری‌هایی آن است که بدون تغییری در شرایط جغرافیایی و تاریخ گذشته، بی‌اعتمادی‌ای که محصول آن شرایط بوده نیز به‌جای خود باقی می‌ماند. به بیان دیگر، علیرغم ظاهر تاریخی آن‌ها، این نوع نگرش‌ها تحولات وضعیت اعتماد در جامعه ایران را به یک موضوع غیرتاریخی تبدیل می‌کنند و به‌جای قرار دادن آن در چهارچوب یک بحث تاریخی، در عمل آن را به فراسوی تاریخ و به حیطه فلسفه تاریخ، ادبیات و گاه نیز اسطوره منتقل می‌نمایند.

دومین اشکال این گونه رویکردها، بی‌اعتنایی به داده‌های تجربی است. در چنین نگاه‌هایی، تغییرات دوره‌ای در سطح و نوع اعتماد صرفاً به‌مثابه امواج زودگذر و کم‌عمقی بر سطح اقیانوس بزرگ و عمیق تاریخ و جغرافیا جریان دارند و از این رو شایسته توجه و تحلیل نیستند. پیامد عملی این نگاه فقط نوعی بی‌اعتنایی به داده‌های تجربی و آماری نیست، بلکه اساساً استفاده از داده‌های تجربی به سود استفاده از تئوری و فرضیات تئوریک کنار گذاشته می‌شود و عملاً تفکیک میان فرضیات آزمون‌شده و ناشده موضوعیت خود را از دست می‌دهند. رویکرد ما در مطالعه حاضر، با رویکردهای یادشده تفاوت دارد. شاید بتوان این تفاوت را شبیه تمایز میان «دوره‌های طولانی» مورد اشاره فرناند برادل و «تاریخ ایزودیک» مورد اشاره پال لاکومب دانست (Braudel and Wallerstein, 2009). لاکومب رویکرد خود را به تاریخ در تمایز از رویکرد سنتی مبتنی بر ذکر تاریخ‌ها و شخصیت‌های مهم و مبتنی بر تحلیل وقایع و تحولات از طریق استفاده نظام‌مند و سخت‌گیرانه از داده‌های تجربی می‌دانست و به همین جهت به دوره‌های کوتاه‌تر تاریخی توجه داشت تا جریان‌های کلان تاریخی. همچون لاکومب، ما تحولات مشخص اجتماعی مؤثر بر پدیده مورد نظر - در اینجا روند و وضعیت اعتماد در ایران معاصر - را با استفاده از داده‌های تجربی موجود مورد بحث قرار خواهیم داد. در این نوشتار کوشیده‌ایم با تکیه بر داده‌های موجود به سؤالات زیر پاسخ دهیم: (۱) در طول زمان چه تغییراتی در میزان اعتماد در جامعه ایران روی داده است؟ (۲) اعتماد عمومی موجود در جامعه ایران چگونه در میان اقشار و حرف و گروه‌های اجتماعی توزیع شده است؟ (۳) وضعیت کنونی اعتماد در ایران چه پیامدهایی برای آینده جامعه خواهد داشت؟

۲. چهار چوب مفهومی

بحث از مفهوم اعتماد را باید با این سؤال بنیادین آغاز کرد که اساساً چه نیازی به اعتماد است؟ در پاسخ باید گفت که اعتماد را گاه به سیمانی تشبیه کرده‌اند که آجرهای بنای جامعه را در کنار هم محکم نگه می‌دارد و گاه به روغنی که موجب عملکرد روان و کم اصطکاک چرخ‌دنده‌های ماشین جامعه می‌شود (Putnam, 2000).

مطالعات متعددی نیز بر نقش محوری اعتماد در کارآمدی دولت و بازار تأکید کرده‌اند. عملکرد ناموفق اقتصادی دولت و بعد هم بازار در مراحل پیش و پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، اغلب به‌عنوان شاهد مثالی آورده می‌شود که نشان می‌دهد اقتصاد و دولت به‌خودی‌خود موفق و کارا نخواهند بود و به نیروی سومی خارج از خود نیاز دارند. این نیروی سوم گاه جامعه مدنی، گاه حیات انجمنی و گاه پیوندهای اجتماعی نامیده شده است؛ اما در همه این موارد عنصر اعتماد نقشی محوری و مرکزی بازی می‌کند. در جوامعی که سطح اعتماد بالاست، قدرت عمل افراطی توسط دولت و بازار محدود است و در مقابل، در جوامع دارای سطح پایین اعتماد، فضای خالی پیش‌آمده را نیروهای دولت و بازار پر می‌کنند و منطق قدرت و پول بر حیات اجتماعی چیره می‌شود. به گفته کلاس اوفه، «اگر تنها بتوان از اعتمادی که سرچشمه همکاری اجتماعی است صیانت کرد و آن را فعال نمود، می‌توان کیفیت نظم اجتماعی و کارایی استفاده از ابزار قدرت، پول و دانش را به‌شدت افزایش داد» (اوفه، ۱۳۸۵: ۲۰۵).

با این تعبیر، اعتماد را می‌توان از یکسو در نسبتی پیچیده با دولت و بازار قرار داد و از سوی دیگر آن را با حیات انجمنی و هنجارهای اخلاقی و نظام ارزشی جامعه مرتبط دانست. همین اهمیت موجب شده تا از دهه آخر قرن بیستم به بعد اعتماد به عنوان پدیده‌ای مهم مورد توجه دست‌اندرکاران علوم اجتماعی قرار گیرد (Sztompka, 2006)؛ به نحوی که اکنون موضوع اعتماد به سؤال تقریباً ثابتی در پیمایش‌های اجتماعی مختلف تبدیل شده است.

اعتماد را به درستی نوعی کنش مخاطره‌آمیز (ریسکی) دانسته‌اند؛ بدین معنا که در فرایند اعتمادورزی، هر فرد در مقابل رفتاری که انجام می‌دهد از دیگری توقع دارد پاسخ مناسب و موردانتظاری به این رفتار بدهد. در واقع، در اعتمادورزی این ابتکار عمل به دیگران داده می‌شود و ممکن است آن‌ها قاعده بازی را به هم بزنند و مطابق با توقعات و انتظارات موجود عمل نکنند (ن. ک. گیدنز، ۱۳۷۷؛ Sztompka, 2006). برای مثال، فردی کالایی را پیش خرید می‌کند و ابتدا پول آن را پرداخت می‌کند تا کالا را در آینده دریافت کند. کلمن این وضعیت را با مفهوم «ناقرینگی زمانی»^۱ توضیح می‌دهد. اگر کالایی که می‌بایست تحویل داده می‌شد تحویل نشود، در این صورت فرد اعتمادکننده زیان خواهد دید؛ چرا افراد با وجود چنین مخاطره‌ای، همچنان ناگزیر از اعتمادورزی‌اند:

«وضعیت‌های متضمن اعتماد، طبقه‌ای فرعی از وضعیت‌هایی را در برمی‌گیرند که متضمن خطرند. در این وضعیت‌ها خطری که فرد می‌پذیرد به کنشگر دیگری بستگی دارد... گاهی ممکن است با استفاده از قراردادهایی که پشتوانه قانونی دارند، احتمال خطر را کاهش داد؛ اما به دلایل گوناگون قرارداد همیشه نمی‌تواند این منظور را برآورده کند، به‌ویژه در معاملات غیراقتصادی که ارزش دقیقاً محاسبه نمی‌شود و پول وجود ندارد (همچنین در بعضی از معاملات اقتصادی). از قراردادهای قابل اجرا به‌آسانی نمی‌توان استفاده کرد و برنامه‌های اجتماعی دیگری ضروری است. برنامه معمول، صرفاً گنجاندن احتمال خطر در تصمیم‌گیری برای دست زدن یا دست نزدن به کنش است. وارد کردن احتمال خطر در تصمیم را می‌توان تحت عنوانی کلی بررسی کرد. این عنوان می‌تواند با واژه «اعتماد» توصیف شود (کلمن، ۱۳۷۷: ۱۴۶).

توانایی اعتماد در پر کردن فضاهایی که قواعد و قوانین رسمی نمی‌توانند آن‌ها را به‌خوبی پوشش دهند، از یک طرف لزوم آن را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد و از طرف دیگر آن را به وضعیت هنجارهای اخلاقی موجود در جامعه پیوند می‌دهد (ن. ک. Etzioni, 2001a, 2001b). همبستگی و پیوند میان اعتماد و سایر متغیرهای اخلاقی و پارامترهای مربوط به حیات اجتماعی را داده‌های تجربی نیز تأیید می‌کنند. در این پژوهش ما برای بررسی روابط بین این‌گونه متغیرها و اعتماد، از داده‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۸۲) استفاده می‌کنیم.^۲

1. Time asymmetries

۲. از آنجاکه قصد ما نشان دادن رابطه بین اعتماد و متغیرهای دیگر است، زمان انجام پیمایش تأثیری بر نحوه استدلال وارد نمی‌کند؛ چراکه اگر چنین روابطی تغییر کند، چنین تغییری تنها در دوره‌های بلندمدت تاریخی روی خواهد داد.

جداول ۱ تا ۳ نشان می‌دهند که اعتماد با مجموعه‌ای از متغیرها مثل وضعیت اخلاقی، احساس تبعیض، قانون‌گرایی و رضایت سیاسی همبستگی دارد. کسانی که به مردم اعتماد دارند، فضای جامعه را اخلاقی‌تر می‌بینند، احساس زوال اجتماعی - یعنی گستردگی مشکلات اجتماعی و فساد - در آن‌ها پایین‌تر است، رابطه حکومت و جامعه را مبتنی بر برابری می‌دانند و معتقدند رأی مردم و خواست‌های آن‌ها مبنای عمل حکومت است. افرادی که اعتماد عمومی در آن‌ها بالاست، به نهادهای حکومتی اعتماد بیشتری دارند، عملکرد حکومت را مثبت ارزیابی می‌کنند، از وضعیت سیاسی و اقتصادی رضایت بیشتری دارند و آمادگی بیشتری برای مشارکت در توسعه ملی ابراز کرده‌اند. این افراد مذهبی‌ترند و به کارایی نقش مذهب در حل مشکلات اجتماعی و فرهنگی اعتقاد قوی دارند. این یافته‌ها نشان می‌دهند افول اعتماد با بیگانگی سیاسی اجتماعی، زوال اخلاقی و دینی و کناره‌گیری از حیات جمعی همراه است. به بیان دیگر، رواج بی‌اعتمادی نشانه‌ای از یک وضعیت عمومی‌تر است که ما آن را در جای دیگری «افول اجتماع» یا «زوال همبستگی اجتماعی» نام نهاده‌ایم (ن. ک. کاظمی پور و گودرزی، ۱۴۰۱).

این یافته‌ها نشان می‌دهند که وقتی محیط اجتماعی مناسب باشد، اعتماد ورزیدن به منزله یک کنش فراگیر می‌شود. اگر افراد احساس کنند که محیط اجتماعی اخلاقی و هنجارهای قانونی بر آن حاکم است، احتمال تخطی کردن از هنجارهایی مثل وفاداری یا صداقت کاهش می‌یابد. اگر هنجارهای اخلاقی ضعیف باشند یا افراد بین خواسته‌های خود و حکومت تفاوت احساس کنند، احتمال این‌که از هنجارهای اخلاقی یا قانونی تبعیت کنند، کاهش می‌یابد. در نتیجه، می‌توان این یافته‌ها را چنین تفسیر کرد که همبستگی بین اعتماد و متغیرهای ارائه‌شده در جدول حکایت از یک محیط مناسب اخلاقی و نهادی برای شکل‌گیری کنش‌های مبتنی بر اعتماد می‌کند.

جدول شماره ۱: میزان همبستگی اعتماد عمومی با متغیرهای سیاسی

ضریب همبستگی	نظر نسبت به عملکرد حکومت	ضریب همبستگی	احساس وجود برابری سیاسی
۰.۲۳	ایجاد امنیت	۰.۱۸	برابری مردم و حاکمان در مقابل قانون
۰.۱۹	افزایش رفاه	۰.۱۶	نگاه یکسان حکومت به مردم
۰.۱۸	اجرای قانون	۰.۲۷	توجه حکومت به خواسته‌های مردم
۰.۱۷	گسترش آزادی	۰.۱۸	اهمیت رأی مردم برای حکومت

منبع: پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج دوم ۱۳۸۲

جدول شماره ۲: میزان همبستگی اعتماد عمومی با اعتماد سیاسی و احساس تعلق ملی

ضریب همبستگی	احساس تعلق	ضریب همبستگی	اعتماد به نهادهای سیاسی
۰.۲۵	رضایت از شرایط سیاسی	۰.۲۵	مجلس
۰.۲۲	رضایت از وضعیت اقتصادی	۰.۲۲	مجمع تشخیص مصلحت
۰.۱۵	تمایل به مشارکت در دفاع از کشور	۰.۲۲	شورای نگهبان
۰.۱۴	تمایل به مشارکت داوطلبانه برای توسعه کشور	۰.۲۲	قوه قضاییه
۰.۱۲	احساس خوشبختی	۰.۲۴	دولت

منبع: پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج دوم ۱۳۸۲

جدول شماره ۳: میزان همبستگی اعتماد عمومی با احساس زوال اجتماعی و اخلاقی

ضریب همبستگی	احساس زوال اجتماعی	ضریب همبستگی	استنباط از میزان رواج ارزش‌های اخلاقی
-۰.۱۳	رواج چنددستگی و اختلافات در جامعه	۰.۲۳	راست‌گویی
-۰.۱۸	وجود پارتی‌بازی	۰.۲۰	پایبندی به قول و قرار
-۰.۲۱	گسترده‌گی ظلم و ستم	-۰.۱۰	تقلب و کلاهبرداری
-۰.۲۳	رواج ناامنی	۰.۱۷	رواج اخلاق کار
-۰.۲۱	شیوع دزدی	ضریب همبستگی	حیات دینی
-۰.۱۵	گسترده‌گی اعتیاد	۰.۱۱	پایبندی به نماز
		۰.۱۲	دین ابزار حل مشکلات اخلاقی و فرهنگی
		-۰.۲۰	بی‌توجهی به دین

منبع: پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج دوم ۱۳۸۲

۳. روش پژوهش

این پژوهش از نوع تحلیل‌های ثانویه است و برای انجام آن از داده‌های پیمایش‌های اجتماعی اجرا شده در کشور از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۷ بهره گرفته‌ایم. پیمایش‌هایی که در این مقاله از آن‌ها استفاده شده است، عبارت‌اند از: نگرش‌های اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی ۱۳۵۳؛ پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج دوم ۱۳۸۲ و موج سوم ۱۳۹۴)؛ پیمایش تحولات فرهنگی ایرانیان ۱۳۸۳؛ پیمایش‌های سرمایه اجتماعی (بهزیستی ۱۳۸۵) و وزارت کشور (۱۳۸۵، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۷)؛ و پیمایش جهانی ارزش‌ها (۲۰۰۰ و ۲۰۲۰).

پیمایش‌هایی که از یافته‌های آن‌ها استفاده کرده‌ایم، در جامعه‌های آماری متفاوتی اجرا شده‌اند. موج دوم پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان و پیمایش سرمایه اجتماعی (بهزیستی ۱۳۸۵) در مراکز استان و مابقی در مناطق شهری و روستایی اجرا شده‌اند. ممکن است بخشی از تفاوت‌ها به تفاوت در جامعه آماری مربوط شود، ولی با توجه به واریانس اندک متغیرها و با در نظر داشتن این‌که جامعه آماری یک پیمایش با دیگر پیمایش‌ها متفاوت است، این امر تأثیر تعیین‌کننده‌ای در نتیجه‌گیری از روندها بر جای نمی‌گذارد.

۴. یافته‌ها: روند اعتماد در ایران

در مطالعات مربوط به اعتماد در کشورهای مختلف، پژوهشگران به دست‌کم سه نوع یا سطح متفاوت اعتماد اشاره کرده‌اند: اعتماد اجتماعی یا اعتماد عمومی (اعتماد مردم به یکدیگر)، اعتماد سیاسی (اعتماد به حکومت، سازمان‌های حکومتی، کارگزاران و سیاستمداران) و اعتماد نهادی (اعتماد به گروه‌های شغلی و نهادهای اجتماعی).

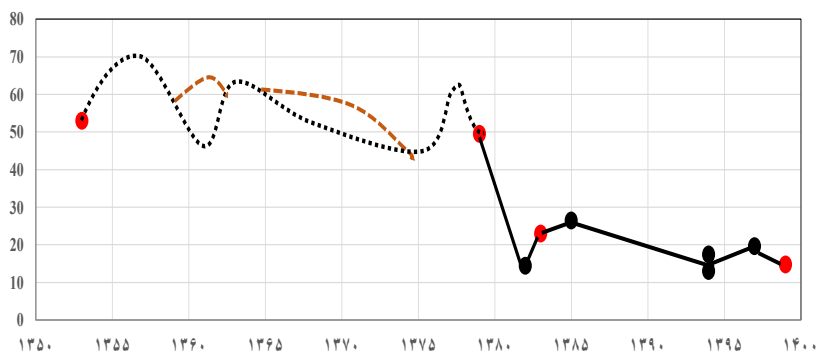
وجود هر یک از این انواع اعتماد، فرایندهای اجتماعی را در حوزه‌ای از حیات جامعه تسهیل می‌کند و حضور هم‌زمان آن‌ها موجب سلامت عملکرد نظام اجتماعی می‌شود. لزوم این تفکیک از این نکته نشئت می‌گیرد که این سه گونه اعتماد می‌توانند متأثر از عوامل متفاوتی دچار نوسان شوند و لذا هر یک از آن‌ها را باید جداگانه بررسی کرد. در این بخش به بررسی این روندها می‌پردازیم؛ اما به‌عنوان یک چشم‌انداز کلی می‌توان گفت که در طول نزدیک به پنج دهه اخیر، میزان و خزانه اعتماد در ایران در هر سه سطح فوق و به‌صورت هشداردهنده‌ای فرسایش یافته است.

۱-۴. اعتماد عمومی (اعتماد اجتماعی، یا اعتماد بین افراد)

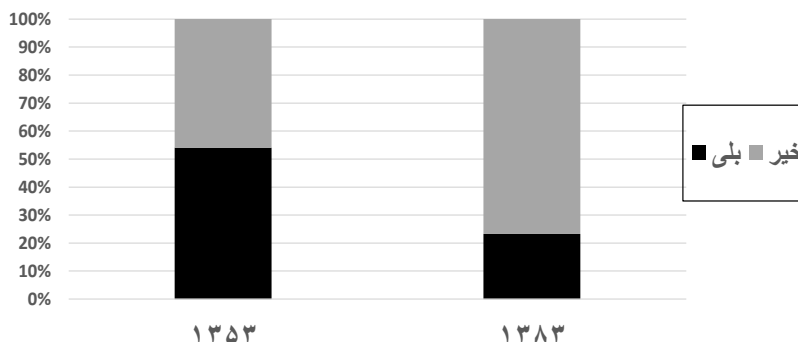
نمودار ۲ تغییر میزان اعتماد را در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۹ نشان می‌دهد. چند نکته مهم در این مورد قابل ذکر است. نخست، آن‌که افول میزان اعتماد در این حدوداً نیم‌قرن بسیار چشمگیر بوده است؛ به‌نحوی که از حدود ۵۳ درصد در سال ۱۳۵۳ به حدود ۱۵ درصد در سال ۱۳۹۹ کاهش یافته است. نکته دوم، به جنبه‌های روش‌شناختی مقایسه مربوط می‌شود. ممکن است برخی مقایسه بین داده‌ها را قابل قبول ندانند، با این استدلال که در بعضی از پیمایش‌ها پاسخ‌ها به‌صورت دوگزینه‌ای دریافت شده‌اند (یعنی از

پاسخگویان سؤال شده است که آیا به مردم اعتماد دارید یا نه) و پیمایش‌های سال‌های ۱۳۵۳، ۱۳۷۹ و ۱۳۹۹ از این گونه‌اند. در حالی که در بعضی دیگر پاسخ‌ها به صورت چندگزینه‌ای و در یک طیف -از خیلی زیاد تا خیلی کم- دریافت شده‌اند. با در نظر گرفتن این نکته، یک راه این است که داده‌های مربوط به سال‌های ۱۳۵۳، ۱۳۷۹ و ۱۳۹۹ که مبتنی بر سؤال‌های دوگزینه‌ای هستند با هم مقایسه شوند و سایر داده‌ها نیز با هم؛ اما در هریک از این دو حالت نتیجه به دست آمده تغییر چندانی نمی‌کند، چون هر دو دسته داده‌ها به افول میزان اعتماد و پایین بودن چشمگیر سطح آن در ایران کنونی اشاره دارند. در کنار این می‌توان راه دیگری را برای فهم تغییرات شاخص اعتماد در نظر گرفت و آن مقایسه نتایج پیمایش سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۸۳ است که در آن سؤالات سال ۱۳۵۳ عیناً به همان صورت پرسیده شده‌اند. این مقایسه نیز نشان می‌دهد اعتماد به میزان زیادی افول کرده است و این روند را نمی‌توان یکسره به تفاوت مقیاس و یا دیگر نکات روش شناختی نسبت داد (نگاه کنید به نمودار ۳).

نمودار شماره ۲: میزان اعتماد عمومی، ۱۳۹۹-۱۳۵۳ (درصد افراد با اعتماد زیاد)



نمودار شماره ۳: مقایسه اعتماد عمومی ۱۳۵۳ و ۱۳۸۳



نکته سوم در مورد نمودار شماره ۲، نبود هرگونه داده برای سال‌های بین ۱۳۵۳ و ۱۳۷۹ است و داده‌های ابتدایی و انتهایی این دوره زمانی نیز تنها کاهش مختصری را در میزان اعتماد نشان می‌دهند (از ۵۳ درصد به ۴۹ درصد). بین این دو پیمایش، بیش از ربع قرن فاصله زمانی وجود دارد که در آن تحولات سیاسی - اجتماعی مهمی (انقلاب ۱۳۵۷، جنگ ایران و عراق ۱۳۵۹-۶۷، روی کار آمدن دولت‌های سازندگی و اصلاحات، فشارها و تضییقات سیاسی و غیره) در کشور روی داده است. نمی‌توانیم آثار این تحولات را بر شاخص اعتماد عمومی نادیده انگاریم و چنین تفسیر کنیم که شاخص به صورت خطی تنها کاهش اندکی داشته است.

متأسفانه برای این دوره زمانی ۲۶ ساله، داده‌های پیمایشی در دست نداریم که برآوردی از تحول سطح اعتماد را در این بازه زمانی به دست دهد؛ از این رو، چاره‌ای نداریم جز آن‌که بر اساس مفروضات تئوریک درباره این دوره قضاوتی کلی کنیم تا زمانی که نشانه‌ها و یا شواهدی ارائه شود که بتوان بر پایه آن‌ها این قضاوت را دقیق‌تر کرد. در کنار مفروضات تئوریک، می‌توان به مشاهدات افرادی که درباره آن دوره سخنی گفته یا نوشته‌اند نیز متوسل شد. روشن است که این گفته‌ها به خاطر خصلت غیرسیستماتیک آن‌ها، جایگزین شواهد تجربی منظم و علمی نمی‌شوند و تنها تصویری کلی و فرضی از نوسانات میزان اعتماد در این دوره را به دست می‌دهند. مثلاً در مورد میزان اعتماد در زمان انقلاب، این گفته را می‌توان در میان خاطرات روزانه شاهرخ مسکوب مربوط به چند ماه پیش از پیروزی انقلاب مشاهده کرد:

«چون حجاب ترس در میانه نیست، رابطه مردم با همدیگر بهتر شده است؛ به هم اعتماد پیدا کرده‌اند و در زمینه مشکلات اجتماعی در برابر دشمن مشترک و دستگاه دولت و ارتش به همدیگر کمک می‌کنند. در محله‌ها، انجمن‌های جوانان و فروشگاه‌های اسلامی و پخش نفت نمونه‌هایی از این روحیه تازه است. آن مناسبات خشمگین گرگانه در رانندگی آرام‌تر و تاندازه‌ای دیگ‌گونه شده است... / از قول همسر مسکوب / باور نمی‌کنی من در خواب هم این وابستگی [همبستگی] و یکپارچگی رو میان مردم هیچ کجای دنیا نمی‌دیدم. آدم‌ها چنان با محبت کنار هم راه می‌رفتند... هرگز چنین تهرانی ندیده بودم. این شهر زشت، کج خلق و آشفته، شادترین، مهربان‌ترین و کامروا ترین شهر دنیا بود و مردمش همه باهم رفیق شده بودند... تنها راه افتادم و روی یک سطح شیب‌دار گلی زمین خوردم، جوان‌هایی که بهم متلک می‌گفتند (قبلاً) همه دویدند و بلند کردند و با چنان محبت و شرافتی که گفتمی نیست» (مسکوب، ۱۳۷۹: ۳۳).

در همین باره، کورزمن نیز مشاهداتی را نقل می‌کند که فضای آن روزها را به خوبی نشان می‌دهد:

زنی شیرازی شرکتش در راه‌پیمایی روز عاشورا را این طور توصیف می‌کند: «من قطره‌ای بودم در دریایی بی‌کران. کوچک و کوچک‌تر می‌شدم. گویی در صداها گم شده بودم. به ایرانی بودنم افتخار می‌کردم. آن روز سر بلند بودم». مصطفی عسکری هم در راه‌پیمایی‌های محرم همان همبستگی را حس کرده بود: «آن وحدت و همدلی که فکر نمی‌کردم هرگز پدید بیاید، پدید آمده بود. رفتار راه‌پیمایان باهم خیلی خوب بود. روز تاسوعا خون دماغ شدم. یکهو خون از بینی‌ام جاری شد. همه می‌خواستند کمکم کنند. یکی بهم دستمال

پارچه‌ای داد. دیگری دستمال‌کاغذی داد. یکی پرسید «چی شده؟» اون یکی گفت «بذار آمبولانس خبر کنیم». گفتیم «نه بابا یه خون دماغ ساده‌س. طوریم نیست». همه دورم جمع شده بودند. بالاخره فهمیدند که چیز مهمی نیست. این جوری بود. همه می‌خواستند به همدیگه کمک کنن» (کورزمن، ۱۴۰۰: ۲۳۲-۲۳۱).

در سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ تا حدود سال‌های ۱۳۶۱-۶۲، دو جریان متضاد باهم را به لحاظ تأثیرشان بر میزان اعتماد می‌توان تشخیص داد. از یک‌سو، تضاد میان گروه‌های مخالف سیاسی و حکومت جدید، که در نهایت به شکست و حذف گروه‌های اپوزیسیون انجامید. به دلیل آن‌که گرایش‌های سیاسی مختلف در جامعه طرفدارانی داشتند - فارغ از کمیت و کیفیت طرفداران - درگیری‌های سیاسی به بروز و افزایش شکاف در جامعه منجر شد. به بیان دیگر، در نتیجه استفاده دولت از مردم برای مقابله با گروه‌های مخالف، میزان اعتماد اجتماعی میان دو دسته از جمعیت کاهش یافت.

از سوی دیگر، آغاز جنگ تحمیلی عراق بر ایران در سال ۱۳۵۹ به افزایش همبستگی اجتماعی به علت مقابله با دشمن مشترک خارجی و پایداری مردم در دفاع از سرزمین ایران انجامید (برای دیدن انعکاس این وضعیت در نوشته‌های ادبی آن سال‌ها، ن. ک. زمین سوخته، نوشته احمد محمود، ۱۳۸۳). با شکست‌های متوالی نظامی در جبهه‌ها و به بن‌بست رسیدن جنگ در سال‌های بعد، می‌توان انتظار داشت که میزان اعتماد عمومی مجدداً مسیری افولی طی کرده باشد؛ چراکه نحوه ادامه جنگ، موضوع مناقشه‌برانگیزی شد که اختلاف نظر را در جامعه دامن زد. می‌توان فرضیات دیگری هم درباره علل افول اعتماد در دوران جنگ بیان کرد. مثلاً در فیلم «عروسی خوبان» به شکل‌گیری یک طبقه جدید مذهبی در زمان جنگ اشاره می‌شود که با ارزش‌های انقلاب و جنگ فاصله دارد و نوع دیگری از زندگی را دنبال می‌کند. در تصویری که از جامعه آن روزگار در فیلم نشان داده می‌شود، در یک‌سو ارزش‌های انقلابی و جنگی قرار دارد و در سوی دیگر، ارزش‌های مذهبی جدیدی که در ترکیب با ارزش‌های سرمایه‌داری در طبقه‌ای که با جنگ و شرایط سیاسی رشد کرده، تجلی یافته است.

می‌توان فرض کرد که افول اعتماد تا زمان انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ ادامه یافته، به مدت یکی دو سال متوقف و یا معکوس شده و پس از آن مجدداً مسیر نزولی خود را ادامه داده باشد (برای اشارات دیگری به تأثیر این تحولات بر میزان اعتماد عمومی، ن. ک. مسکوب، ۱۳۷۹).

۲-۴. اعتماد به صاحبان حرف، مشاغل و منزلت‌های مختلف اجتماعی

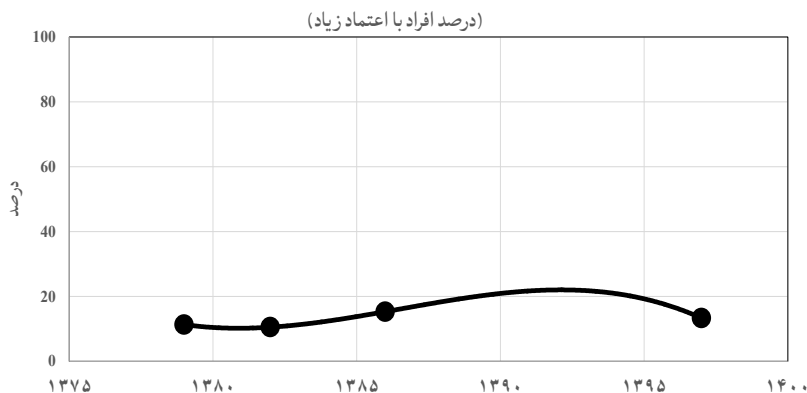
اعتماد یا عدم اعتماد به صورت یکنواختی در همه جامعه توزیع نمی‌شود. برای تقریب به ذهن می‌توان نحوه توزیع اعتماد در جامعه را به شکل مجموعه‌ای از دایره‌های متحدالمركز در نظر آورد که در آن افراد و گروه‌های نزدیک‌تر به مرکز دایره بیشتر و آن‌ها که بر دایره‌های دورتر می‌نشینند کمتر مورد اعتمادند. این موضوع اهمیت بسیار دارد؛ چراکه جامعه‌ای که بخواهد برای احیای اعتماد دست به اقدام بزند، باید بداند که کانون‌های بی‌اعتمادی در کجای فضای اجتماعی قرار گرفته‌اند تا بتواند آن‌ها را به‌طور خاص هدف سیاست‌گذاری و اقدامات اصلاحی خود قرار دهد. همچنین، در مقایسه با اعتماد اجتماعی نسبت به کل

جمعیت، میزان اعتماد نسبت به صاحبان حرف و مشاغل ثبات بیشتری دارد؛ در حالی که اعتماد اجتماعی افراد می‌تواند با بروز وقایعی فردی همچون طلاق و یا ورشکستگی اقتصادی نوسانات شدیدی بیابد و اعتماد سیاسی (که بعداً از آن سخن خواهیم گفت) می‌تواند با عوض شدن سیاستمداران و احزاب حاکم کم یا زیاد شود، اعتماد به صاحبان مشاغل و حرف و منزلت‌های اجتماعی محصول فرایندهای طولانی و انباشت تجربیات اجتماعی است و به همین جهت در کوتاه‌مدت کمتر دچار نوسانات شدید می‌شود. در اینجا نیز، پیش از بررسی تک‌تک یافته‌ها، به‌عنوان یک چشم‌انداز کلی می‌توان گفت در طول دو دهه اخیر اعتماد به تمام گروه‌های شغلی در ایران کاهش یافته است؛ حتی گروه‌هایی مثل معلمان و استادان دانشگاه که در اوایل دهه ۱۳۸۰ از گروه‌های مورد اعتماد بودند، رفته‌رفته موقعیت خود را در جامعه از دست داده‌اند. اگر اعتماد به مشاغل را نوعی ذخیره و یا اندوخته برای جامعه بدانیم، می‌توان گفت این ذخیره به میزان زیادی تحلیل رفته است. این یافته در کنار افول اعتماد عمومی و اعتماد سیاسی نشان می‌دهد که جامعه ایران با بحران گسترده بی‌اعتمادی دست‌به‌گریبان است.

۱-۲-۴. پیشه‌های برخوردار از اعتماد پایین: بنگاه‌داران، بازاریان و رانندگان تاکسی

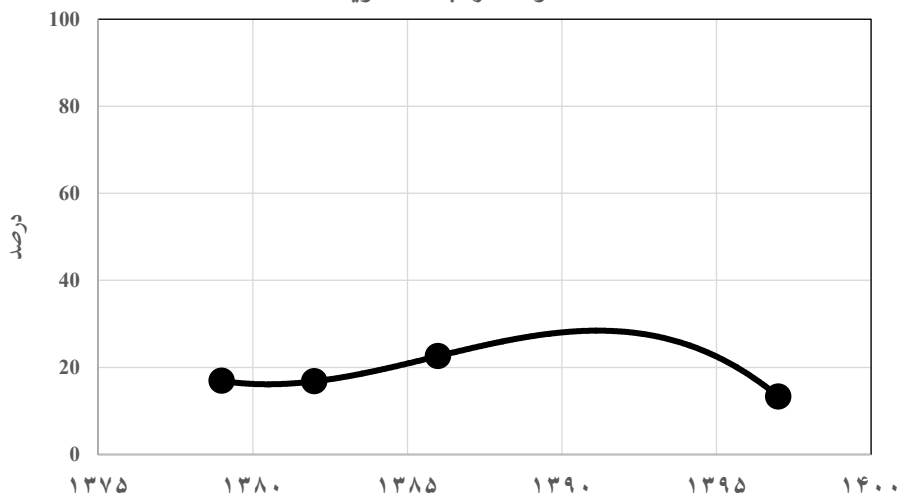
نمودارهای ۴ تا ۷ نشان می‌دهند میزان اعتماد نسبت به بنگاه‌داران معاملات ملکی و خودرو، کسبه خرده‌پا، بازاریان و رانندگان تاکسی در طول سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۹۷، عمدتاً در حوالی ۲۰ درصد بوده است (به‌استثنای رانندگان تاکسی که در سال ۱۳۸۶ میزان اعتماد به آن‌ها به حدود ۳۱ درصد رسیده است). یک دلیل برای وجود این بی‌اعتمادی نسبتاً پایدار، می‌تواند سیطره منفعت‌طلبی شخصی و عدم وجود شیوه‌نامه قانونی و یا ضوابط روشن اخلاقی حاکم بر رفتار افراد شاغل در این حرفه‌ها باشد. در گروه‌هایی مثل بنگاه‌داران و بازاریان که منفعت شخصی بیشتر مشهود است، پایین‌ترین سطح اعتماد ابراز شده است. در گروه‌هایی مثل رانندگان تاکسی و کسبه خرد که در آن‌ها این سود طلبی کمتر دیده می‌شود، سطح اعتماد نیز اندکی از گروه‌های دیگر بالاتر است.

نمودار شماره ۴: میزان اعتماد به بازاریان، ۱۳۷۹-۱۳۹۷



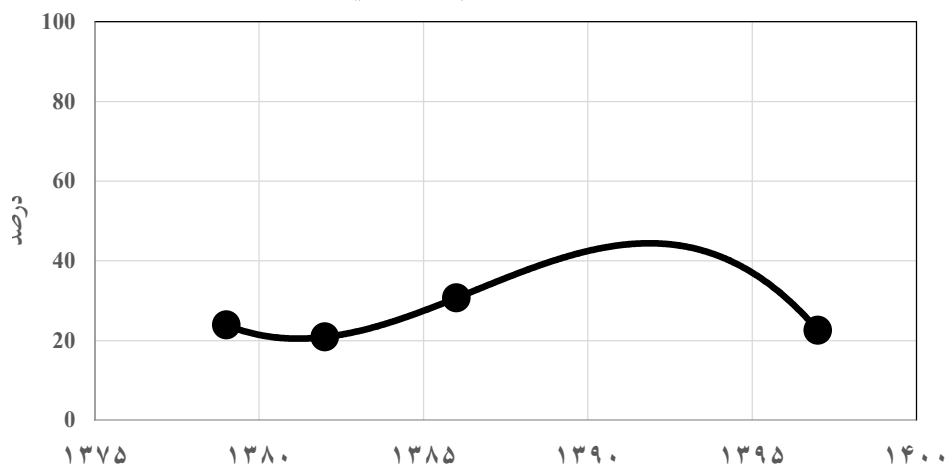
نمودار شماره ۵: میزان اعتماد به کسبه، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد)

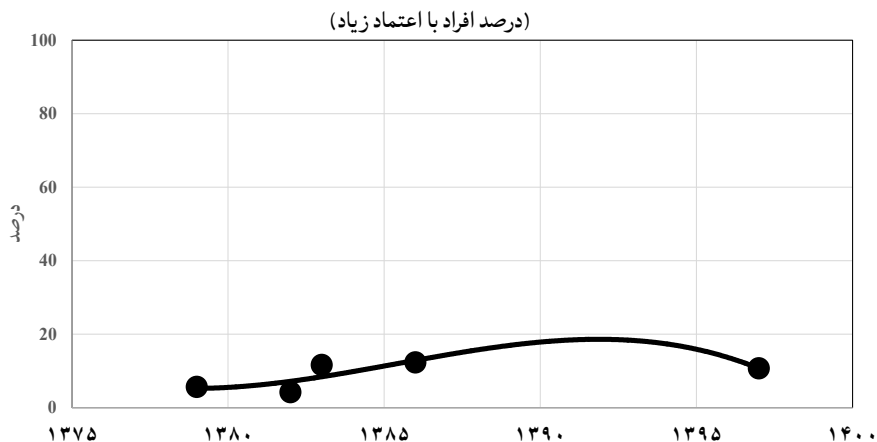


نمودار شماره ۶: میزان اعتماد به رانندگان تاکسی، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد)



نمودار شماره ۷: میزان اعتماد به بنگاه داران، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

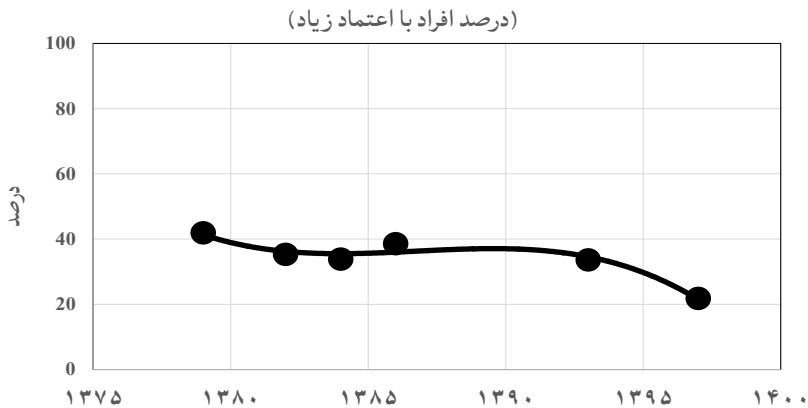


۲-۲-۴. پیشه‌های برخوردار از اعتماد متوسط: قضات، روحانیون، کارگران و روزنامه‌نگاران
 پس از گروه پیش‌گفته، گروه دیگری وجود دارد که می‌توان آن‌ها را برخوردار از میزان متوسطی از سطح اعتماد دانست، یعنی در حدود ۴۰ تا ۶۰ درصد جامعه به آن‌ها اعتماد بالایی ابراز داشته‌اند. در این گروه قضات، روحانیون، کارگران و روزنامه‌نگاران جای دارند (ن.ک. نمودارهای ۸ تا ۱۱). اعتماد به قضات در سال ۱۳۷۹ حدود ۴۰ درصد بوده که در سال ۱۳۹۷ به حدود ۲۰ درصد کاهش یافته است. این کاهش اعتماد از این جهت مهم و قدری نگران‌کننده است که اعتماد به قضات جلوه‌ای از احساس وجود عدالت رویه‌ای در جامعه است. پایین بودن میزان این احساس بدین معناست که اکثریت اعضای جامعه قانون و دستگاه‌های قانونی را برای احقاق حق خود ناکارآمد می‌دانند. این تصور در کنار افول هنجارهای اخلاقی ممکن است بخشی از اعضای جامعه را به این نتیجه‌گیری برساند که برای حل مشکلات خود به روش‌هایی بیرون از رویه‌های دستگاه‌های قضایی و هنجارهای اخلاقی متوسل شوند.

اعتماد به روحانیون نیز روند مشابهی طی کرده است، بدین شکل که تعداد افراد دارای اعتماد بالا نسبت به روحانیون از حدود ۴۰ درصد کل جمعیت در سال ۱۳۷۹ به حدود ۲۲ درصد در سال ۱۳۹۷ تنزل یافته است. می‌توان تصور کرد به دلیل نقش روحانیون در کارهای دولتی و نیز موقعیت رسمی و دولتی قضات، نوسانات اعتماد نسبت به این دو گروه تا حدودی تحت تأثیر وضعیت سیاسی و وضعیت کلی کشور است؛ در حالی که اعتماد به گروه‌های دیگر تحت تأثیر عواملی مثل منفعت شخصی است. در یکی وضعیت سیاسی و عملکرد دولت مؤثر است و در دیگری بازار و منافع شخصی.

کارگران نیز در همین گروه قرار دارند، یعنی گروهی که اعتماد اولیه نسبت به آن‌ها متوسط بوده و در طول زمان رو به کاهش گذاشته است. در سال ۱۳۷۹ میزان اعتماد به این گروه حدود ۵۰ درصد بود، اما از سال ۱۳۸۲ این اعتماد شروع به افول کرده است و در نهایت در سال ۱۳۹۷ به زیر ۴۰ درصد رسیده است. به نظر می‌رسد نگاه جامعه به کارگران به‌عنوان قشر زحمتکش و تحت فشار در طول این مدت تغییر کرده است. البته ممکن است پاسخگویان به این پیمایش‌ها، کسانی مانند تعمیرکاران و مشاغلی مثل نجار و لوله‌کش را مصداق کارگر دانسته باشند که اگر چنین باشد، می‌توان گفت تجربه ایشان از سطح مهارت یا توانایی و درست‌کاری این گروه‌ها، بر اعتماد افراد نسبت به آن‌ها تأثیر منفی گذاشته است. درهرحال، افول اعتماد نسبت به کارگران احتمالاً به این معناست که تصور جامعه از آن‌ها متفاوت از تصویری است که در رسانه‌ها و یا در گفتارهای سیاسی و روشنفکری چپ از آن‌ها ارائه می‌شود. روند کم‌و‌بیش مشابهی را می‌توان در مورد روزنامه‌نگاران نیز مشاهده کرد.

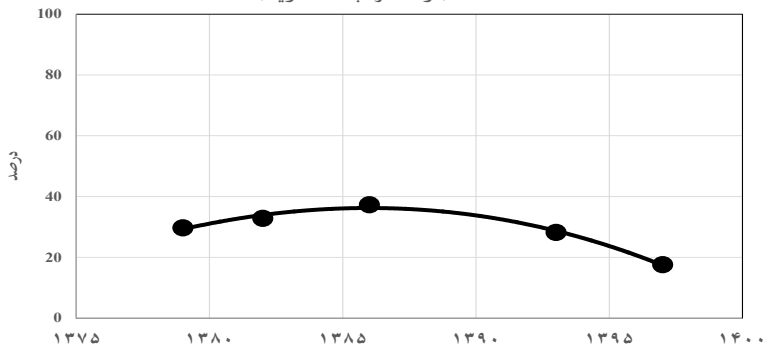
نمودار شماره ۸: میزان اعتماد به قضات، ۱۳۷۹-۱۳۹۷



اما چه وجه مشترکی میان شاغلین این حرفه‌ها می‌توان یافت؟ به نظر می‌رسد وجه مشترک همه این گروه‌ها آن است که افراد شاغل در آن‌ها از آزادی عمل قابل توجهی در عمل به تشخیص‌های شخصی و حرفه‌ای خود برخوردارند، بدون این‌که به تبعیت از استاندارد معینی و پاسخگویی به مرجع خاصی ملزم باشند؛ و ضمناً نحوه عمل آن‌ها می‌تواند از اعمال نفوذ مقامات سیاسی تأثیر بپذیرد. همین آزادی عمل نسبی و نیز امکان تأثیرپذیری سیاسی به این افراد امکان می‌دهد که از موقعیت حرفه‌ای خود به سود منافع شخصی استفاده کنند. طبیعی است در این میان تفاوت قابل توجهی میان کارگران از یکسو و روزنامه‌نگاران، قضات و روحانیون از سوی دیگر، وجود دارد و همین موجب شده که اعتماد نسبت به کارگران هم در آغاز این بازه زمانی بالاتر از دیگران و هم میزان کاهش این اعتماد کمتر از سایرین بوده باشد؛ به‌نحوی که در آخرین نظرسنجی به‌عمل‌آمده در سال ۱۳۹۷، میزان اعتماد به کارگران حدود ۲۰ درصد بالاتر از سایرین باشد.

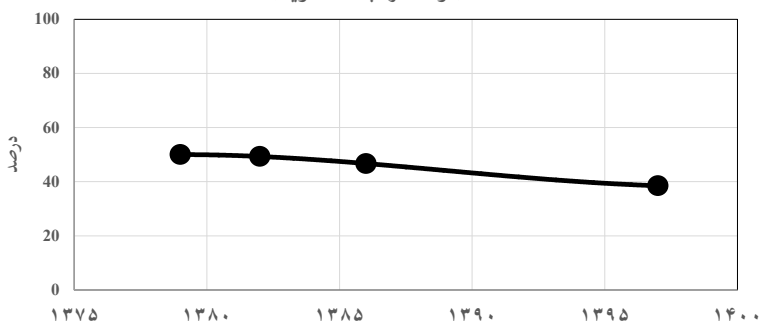
نمودار شماره ۹: میزان اعتماد به روزنامه‌نگاران، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد)



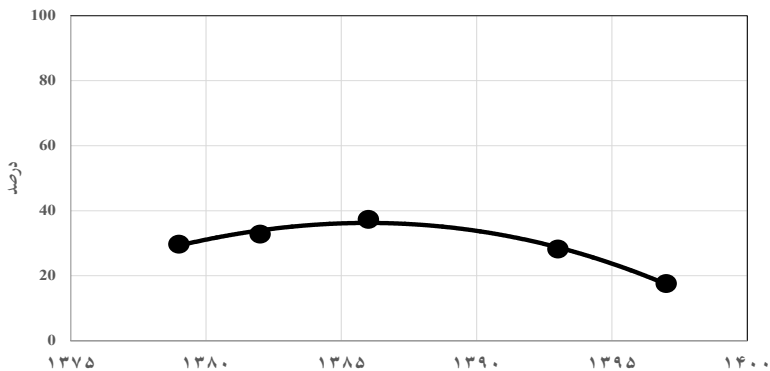
نمودار شماره ۱۰: میزان اعتماد به کارگران، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد)



نمودار شماره ۱۱: میزان اعتماد به روزنامه‌نگاران، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد)



اگر کاهش اعتماد مشاهده شده در سال‌های آینده نیز همچنان ادامه یابد، می‌توان حدس زد که این حرفه‌ها نیز در زمره گروه اول یعنی مشاغل غیربرخوردار از اعتماد عمومی در آیند. البته تحلیل دقیق‌تر وضعیت این گروه، مستلزم داده‌های بیشتری است که امکان تفکیک بین انواع مختلف کارگران - نظیر کارگران مستقل، صنعتی و غیره - را میسر سازد.

اعتماد به روزنامه‌نگاران هم در این سال‌ها کاهش یافته است. این گروه به خاطر شغل خود که بازتاب‌دهنده مشکلات مردم و به نوعی میانجی بین مردم و دستگاه‌ها و سازمان‌های دولتی است، قابلیت زیادی برای جلب اعتماد مردم دارند. وقتی جامعه اعتماد خود را به این گروه از دست می‌دهد، به معنای آن است که آن‌ها را بیان‌کننده مسائل و مشکلات خود نمی‌داند و به آنچه در رسانه‌ها بیان می‌شود اعتمادی ندارد. وقتی اعتماد به رسانه‌ها کاهش می‌یابد، نمایندگان آن‌ها در ذهن جمعی یعنی روزنامه‌نگاران هم اعتماد مردم را از دست می‌دهند. احتمالاً رشد رسانه‌های اجتماعی هم بر کاهش اعتماد به روزنامه‌نگاران تأثیر گذاشته است. رسانه‌های اجتماعی تحت کنترل کمتری قرار دارند و اخبار و مطالبی را منتشر می‌کنند که در رسانه‌های رسمی مجال طرح شدن ندارند. در نتیجه، فاصله بین رسانه‌های رسمی و رسانه‌های اجتماعی روز به روز به زیان رسانه‌های رسمی بیشتر می‌شود و بدبینی به این رسانه‌ها را افزایش می‌دهد.

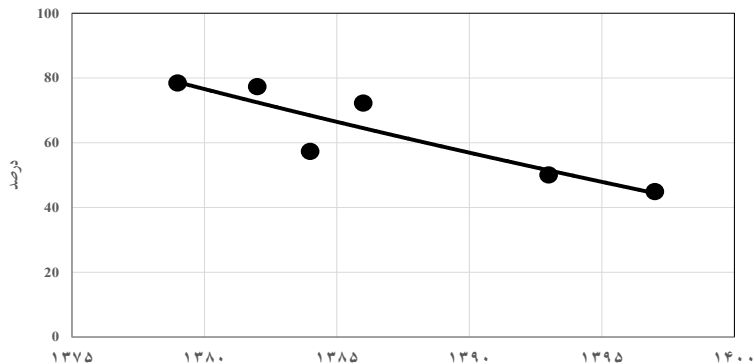
۳-۲-۴. پیشه‌های برخوردار از اعتماد بالا: آموزشی و پزشکی

در مقایسه با دو دسته بزرگ یادشده، گروه سوم شامل معلمان، استادان دانشگاه و پزشکان وجود دارد که میزان اعتماد پاسخگویان به آن‌ها بسیار بیشتر (بین ۶۰ تا ۸۰ درصد) است؛ هرچند این گروه‌ها نیز در بازه زمانی مورد بحث، میزان زیادی از این اعتماد را از دست داده‌اند (نمودارهای ۱۲ تا ۱۴). در اوایل دهه ۱۳۸۰ سطح اعتماد به معلمان بسیار بالا بود (حدود ۸۰ درصد در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲)، ولی از اواسط دهه هشتاد این اعتماد دچار افول شد تا جایی که در سال ۱۳۹۷ به حدود ۴۴ درصد رسید.

چرایی این افول چندان روشن نیست. بخشی از آن می‌تواند نتیجه تغییر در نظام آموزشی کشور و پیامد خصوصی شدن امر آموزش باشد که از دهه ۱۳۷۰ آغاز شده بود، اما نتایج خود را کم‌کم در دهه‌های بعد به نمایش گذاشت. در نتیجه این تحول، معلمان خصوصی و مؤسسات خصوصی آموزش به کارگزاران غالب فرایند آموزش تبدیل شدند، آموزش به یک صنعت تبدیل شد و حتی رفته‌رفته به فضای تبلیغات هم راه یافت. مؤسسات بزرگ آموزشی، صنعت کتاب کمک‌درسی و تست‌زنی و نیز معلمان خصوصی همگی جلوه‌های آشکار و نمایندگان جدید این صنعت آموزشی نوپدید شدند. این وضعیت تمایز قابل توجهی با گذشته داشت که در آن تصور غالب از معلم، فردی آگاه و فرهیخته و برخوردار از حداقل رفاه مادی و دستمزد بود که برای آموزش و پیشرفت جامعه تلاش می‌کند. در آن نگاه، معلم لزوماً در پی منافع شخصی خود نبود و وظایف شغلی خود را در چهارچوب مجموعه سنگینی از قوانین و اصول اخلاقی انجام می‌داد. علاوه بر این، محصول نهایی کار آن‌ها یعنی پرورش نسل جوان نیز تنها به سود آینده جامعه و نه لزوماً نفع شخصی این افراد تلقی می‌شد. این تصویر کلاسیک از دست‌اندرکاران امر آموزش به تدریج جای خود را به تصویری داد که در آن معلمان، کارگزارانی اقتصادی در صنعت نوظهور آموزش بودند.

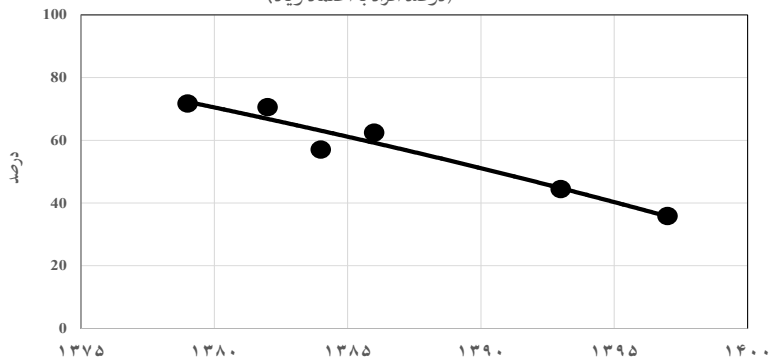
نمودار شماره ۱۲: میزان اعتماد به معلمان، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد)



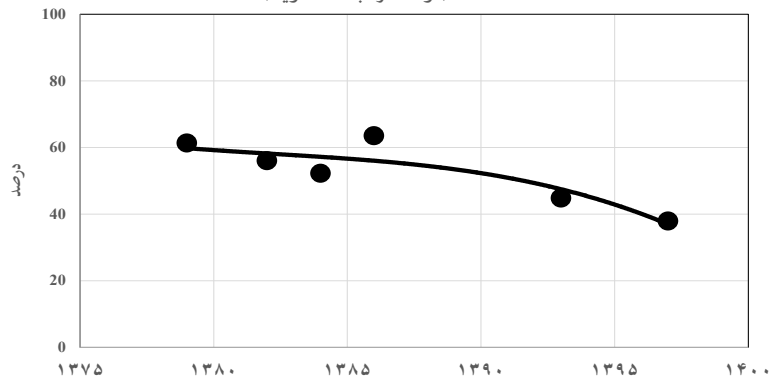
نمودار شماره ۱۳: میزان اعتماد به اساتید، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد)



نمودار شماره ۱۴: میزان اعتماد به پزشکان، ۱۳۷۹-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد)



فرضیات متعددی را می‌توان برای توضیح این تغییر نگاه جامعه نسبت به معلمان تصور کرد. مثلاً، افراد زیادی هستند که از کیفیت کار سیستم آموزشی دبستانی و دبیرستانی ناراضی‌اند و برخی از آن‌ها معلمان را مسئول پایین بودن کیفیت آموزشی فرزندان خود می‌دانند. ادعای این افراد این است که بعضی از معلمان در مواجهه با سیستم دولتی آموزش و پرورش و میزان پایین حقوق رسمی خود، تمعلاً کیفیت آموزشی کلاس‌ها را پایین نگاه می‌دارند تا بر مطلوبیت و تقاضا برای خدمات خود در بازار آزاد بیفزایند. این مسئله بیش از همه در مورد معلمان سال‌های پایانی دبیرستان که دانش‌آموزانشان در حال آماده شدن برای شرکت در کنکور دانشگاه‌ها هستند، صادق است. هرچند بررسی تجربی میزان درستی این ادعا خارج از حوصله مطالعه حاضر است؛ اما شاید بتوان به‌عنوان یک فرضیه، کاهش اعتماد را به این گونه عوامل نسبت داد. معنای این نکته در صورت تأیید تجربی، آن خواهد بود که حتی افراد شاغل در حرفه‌های مورد اعتماد مردم نیز در صورت فاصله گرفتن از اصول اخلاقی کار خود و بهره‌جستن از مسئولیت‌های خود برای منافع شخصی، اعتماد عمومی را از دست خواهند داد.

در باره استادان دانشگاه هم روند مشابهی دیده می‌شود؛ در سال ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲ اعتماد به این گروه بالاتر از ۷۰ درصد بود، ولی در اوایل دهه ۱۳۸۰ این اعتماد رو به کاهش گذاشت و در سال ۱۳۹۷ به زیر ۴۰ درصد رسید. پزشکان نیز روند مشابهی را طی کرده‌اند، هرچند میزان اعتماد به آن‌ها در آغاز دوره مورد بحث بین ۱۰ تا ۲۰ درصد کمتر از میزان اعتماد به استادان و معلمان بوده است. نکته قابل تأمل آن است که علیرغم تفاوت این گروه‌ها به لحاظ میزان برخورداری از اعتماد عمومی در آغاز دوره تقریباً بیست‌ساله مورد بحث، در پایان این دوره میزان اعتماد به همگی آن‌ها تا حدود ۴۰ درصد و یا حتی پایین‌تر افول کرده است. این بدان معناست که با وجود برخورداری این گروه از میزان نسبتاً بالاتری از اعتماد عمومی در مقایسه با دو دسته پیش‌گفته، میزان افول اعتماد عمومی نسبت به آن‌ها از دو دسته قبلی بسیار چشمگیرتر بوده است (بین ۳۰ تا ۴۰ درصد افول، در مقایسه با حدود ۱۰ تا ۲۰ درصدی که گروه‌های دیگر تجربه کرده‌اند).

۴-۴. اعتماد سیاسی (میان شهروندان و حکومت)

پس از سنجش میزان اعتماد شهروندان نسبت به یکدیگر (اعتماد در سطح خرد) و نیز میزان اعتماد ایشان نسبت به گروه‌های شغلی و حرفه‌ای (اعتماد در سطح میانی)، اینک می‌توان اعتماد آن‌ها را نسبت به بزرگ‌ترین و پرقدرت‌ترین واحد اجتماعی یعنی دولت مورد بررسی قرار داد. این نوع اعتماد که از آن با نام اعتماد سیاسی و یا نهادی یاد می‌شود، به نگاه شهروندان نسبت به حکومت، نهادهای حکومتی و نیز سیاستمداران و مسئولان دولتی مرتبط است. به دلیل غیرشخصی بودن موضوع این نوع اعتماد، برخی از اندیشمندان علوم اجتماعی نسبت به درستی کاربرد واژه اعتماد در مورد آن تردید دارند و در عوض واژه‌هایی نظیر اطمینان، قابل اتکا دانستن و نظایر آن را به کار می‌برند. در هرکدام از این حالات، البته شاخص‌های مورد استفاده چندان تفاوتی ندارند و از کارایی تا عادلانه بودن عملکرد حکومت در مقابل شهروندها را شامل می‌شوند.

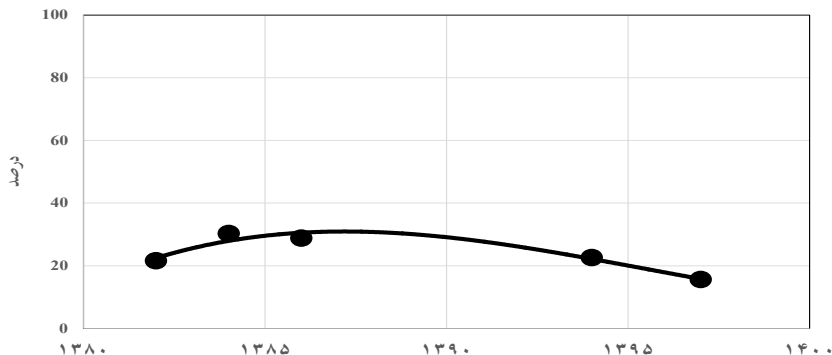
مطالعات مربوط به کشورهای غربی نشان داده که صرف نظر از یکی دو استثنا، میزان این اعتماد در دهه‌های اخیر رو به کاهش بوده است و فسادهای مالی و اخلاقی از جمله مهم‌ترین عوامل شکل دهنده این بی‌اعتمادی بوده‌اند. این مطالعات همچنین نشان داده‌اند که کاهش نفوذ شهروندان در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های دولتی، راه را برای گروه‌های ذی‌نفوذ اقتصادی هموار کرده است تا سیاست‌های دولتی را در جهت خواست‌ها و منافع خود دگرگون کنند. عمده اطلاعات درباره اعتماد به نهادها و سازمان‌های حکومتی مربوط به دو دهه اخیرند و درباره سال‌های پیش از آن اطلاعات تجربی چندانی در دست نیست؛ با این حال، همین اطلاعات نیز به اندازه کافی روند و جهت کلی تغییرات را نشان می‌دهند. بررسی این اطلاعات در مورد ایران نشان می‌دهد که اعتماد به نهادهای حکومتی به طور منظمی در حال کاهش بوده است.

از اعتماد نسبت به مدیران و مسئولان دولتی آغاز کنیم. اعتماد به مدیران دولتی در فاصله سال‌های مورد اشاره، یعنی در طول یک‌ونیم دهه در حال کاهش بوده است. داده‌های ارائه شده در نمودار ۱۵ نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۴ میزان اعتماد افزایش یافته است (از ۲۰ درصد به ۳۰ درصد)؛ اما از پس از آن سال از میزان آن مرتباً کاسته شده است، به نحوی که در سال ۱۳۹۷ به حدود ۱۵ درصد رسیده است (یعنی به سطحی حتی پایین‌تر از گروه‌های کم-اعتمادی که در قسمت قبلی از آن‌ها سخن گفتیم). این نکته را باید در نظر داشت که قاعدتاً میزان اعتماد به مدیران باید بسته به نوع مدیران تغییر کند؛ چنانچه در دوره‌ای که مدیرانی بر سر کار باشند که جامعه از عملکرد آن‌ها راضی باشد، اعتماد به آن‌ها هم تغییر می‌کند. این متغیری است که معمولاً نوسانات و تغییرات آن در طول زمان زیاد است. اگر اعتماد به مدیران در روندی به نسبت ثابت و مستمر تغییر کند درحالی که مدیران در طول این مدت تغییر کرده‌اند، دو توضیح احتمالی برای این وجود دارد: یکی آن که ترکیب مدیران در طول این مدت تغییر کرده، ولی عملکرد آن‌ها همواره در جهتی بوده که موجب نارضایتی مردم شده است؛ توضیح دوم مبتنی بر این فرض است که اعتماد به مدیران تابع رضایت کلی از وضعیت اداره کشور است. جامعه به طور کلی از عملکرد سازمان‌ها و نهادها و به عبارت دیگر از مسیری که کشور طی می‌کند ناراضی است و در نتیجه، عملکرد مدیران را در این جهت ارزیابی می‌کند. در شرایطی که جامعه احساس می‌کند کشور در مسیر درست و مناسبی پیش نمی‌رود، میزان نارضایتی از مدیران و مسئولان هم افزایش می‌یابد.

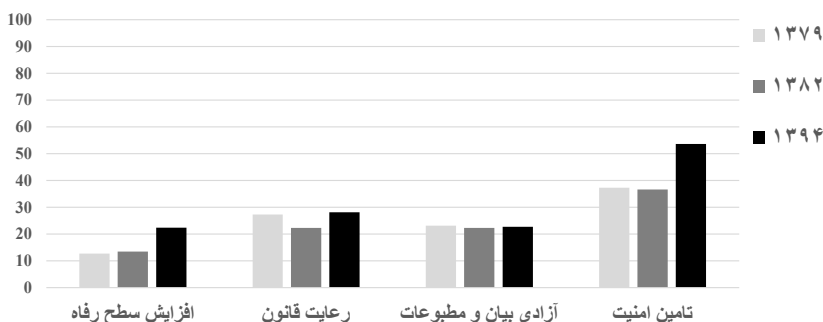
نگاه مردم نسبت به مدیران دولتی، اما به معنای آن نیست که عملکرد تمامی این مدیران در تمامی حوزه‌ها به شکلی یکدست مورد قضاوت قرار می‌گیرد. برای به دست آوردن تصویری دقیق‌تر، لازم است ارزیابی مردم نسبت به حوزه‌های مختلف به طور جداگانه سنجیده شود. نمودار ۱۶ نشان می‌دهد که از دید مردم حکومت در ایجاد امنیت بیش از دیگر عرصه‌ها موفق بوده و این ارزیابی در طول زمان بهتر شده است؛ به نحوی که از حدود ۳۷ درصد در سال ۱۳۷۹ به حدود ۵۴ درصد در سال ۱۳۹۴ رسیده است. در زمینه‌های دیگر اما میزان موفقیت پایین و تنها مختصری بالاتر از ۲۰ درصد است. برای نمونه موفقیت در افزایش رفاه که به کارکردهای اقتصادی حکومت مربوط می‌شود، در سال ۱۳۷۹ حدود ۱۳ درصد بوده و با وجود تقریباً دو برابر شدن در سال ۱۳۹۴ تنها به حدود ۲۲ درصد رسیده است. درباره حاکمیت قانون و آزادی بیان در طول این مدت تغییر چندانی در ارزیابی‌ها صورت نگرفته است. در مجموع، کارکردهای حکومت در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و حاکمیت قانون از دید عموم موفق نبوده است، ولی درباره امنیت نظر مثبت‌تری دارند.

فرازوفرود اعتماد در ایران طی نیم قرن اخیر: نگاهی به روندها، علل و پیامدها

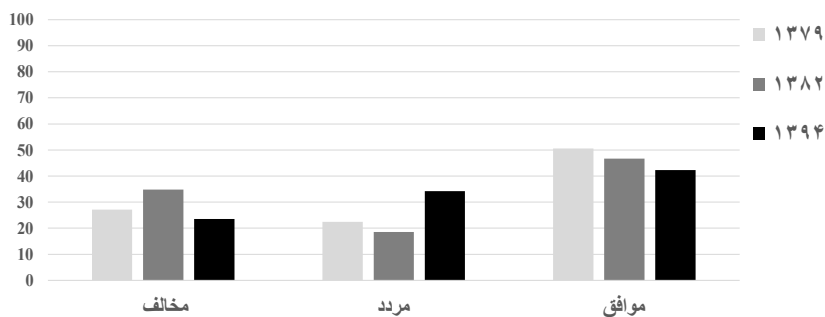
نمودار شماره ۱۵: میزان اعتماد به مدیران دولتی، ۱۳۸۲-۱۳۹۷
(درصد افراد با اعتماد زیاد)



نمودار شماره ۱۶: میزان موفقیت حکومت در عرصه‌های مختلف، ۱۳۷۹-۱۳۹۴
(درصد کسانی که دولت را خیلی زیاد موفق می‌دانند)



نمودار شماره ۱۷: «حکومت برای رای و نظر مردم اهمیت زیادی قائل است»



ممکن است میزان موفقیت دولت در انجام وظایف خود، ناشی از بی توجهی به خواسته‌های مردم باشد. اگر مردم این عدم موفقیت را ناشی از بی توجهی دولت به وظایفش و از جمله بی توجهی به خواسته‌های مردم بدانند، طبعاً رابطه میان مردم و دولت دستخوش دگرگونی می‌شود. بر پایه داده‌های گزارش شده در نمودار شماره ۱۷، بخش قابل توجهی از پاسخگویان معتقدند که حکومت برای نظرات مردم اهمیتی قائل نیست. در فاصله پانزده ساله میان سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۹۴، نسبت کسانی که معتقدند حکومت به نظرات مردم توجه دارد حدود ده درصد کاهش یافته و از حدود ۵۰ درصد به نزدیک ۴۰ درصد رسیده است. معنای این افول آن است که اکثریت مردم معتقدند حکومت سیاست‌های خود را بدون ملاحظه نظرات مردم پیش می‌برد و این احساس فاصله یکی از عوامل بی‌اعتمادی نسبت به نهادها و مسئولان دولتی است.

۵. بحث و نتیجه‌گیری؛ به کجا چین شتابان؟

مجموعه شواهد تجربی^۱ نشان می‌دهد به‌رغم وجود بسیاری نیروهای اعتمادزا در طول چند دهه اخیر، میزان اعتماد در ایران در تمامی سطوح خود - یعنی اعتماد به افراد، مشاغل و دولت - روندی نزولی داشته است. این گویای آن است که در طول این چند دهه جامعه ایران بخش بزرگی از اندوخته یا سرمایه اعتماد خود را از دست داده است. مردم در چنین جامعه‌ای پناهی برای مشکلات خود ندارند، در سوءظن نسبت به دیگران به سر می‌برند و بالطبع خود را در جهانی ناامن و خطرناک احساس می‌کنند. جامعه‌ای که اعتمادی به دیگران ندارد، به همه چیز بدگمان است؛ آمادگی برای همکاری و مشارکت ندارد و جهان را علیه خود می‌داند. بی‌راه نخواهد بود که بگوییم جامعه ایران با بحران بی‌اعتمادی درگیر است و خود را در مواجهه با خطرات متنوع، تنها و تک‌افتاده می‌بیند.

در شرایطی که جامعه ایران با بحران اعتماد و عوارض آن دست‌به‌گریبان است، موفقیت هر سیاست و اقدامی با مانعی بزرگ مواجه است. از این‌رو، هر نوع تلاش برای توسعه و بهبود وضعیت جامعه ایران به بازسازی اعتماد وابسته است. با وضعیتی که در این مقاله به تصویر کشیده‌ایم، چه آینده‌ای را می‌توان برای جامعه ایران تجسم کرد؟ به این سؤال از دو منظر می‌توان پاسخ گفت: از منظر ارتباط میان دولت، بازار و اجتماع؛ و از منظر ماتریس ترکیبی اعتماد اجتماعی و اعتماد سیاسی.

دولت، بازار، اجتماع

از یک منظر کلی، فعل و انفعالات موجود در جامعه را می‌توان در یک فضای سه‌ضلعی به تصویر کشید که اضلاع آن را به تعبیر کارل پولانی (Polanyi, 1957)، دولت، بازار (یا اقتصاد) و اجتماع تشکیل می‌دهد. این سه ضلع را می‌توان سه نیروی اصلی، سه قلمروی اصلی و یا سه سپهر تصور کرد که همه اتفاقاتی که در جامعه رخ می‌دهند به آن‌ها ربط پیدا می‌کنند، از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند و یا به یکی از این‌ها نزدیک‌ترند. یکی از آن‌ها به دولت و اموری برمی‌گردد که در نتیجه اقدامات دولتی و متأثر از سیاست‌گذاری‌های دولت‌ها

۱. شواهد تجربی (دربرگیرنده پنج دهه) به تفصیل در کتابی با عنوان «چه شد: داستان افول اجتماع در ایران» ارائه شده که در انتظار دریافت مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

در جامعه صورت می‌گیرند.^۱ بخش دیگر که بازار یا اقتصاد است به‌طور کلی به فعالیت‌های اقتصادی ای برمی‌گردد که در جامعه روی می‌دهد. بخش سوم که بیشتر مورد توجه ماست، همان است که با عناوینی همچون اجتماع (یا تعبیر انگلیسی آن کامیونیتی و یا تعبیر فرانسوی آن کمونیه) و یا سرمایه اجتماعی از آن یاد شده است (که به تعبیر پاتنام، مفهومی با خویشاوندی نزدیکی به مفهوم اجتماع است).

به میان آوردن مفهوم اجتماع، از این جهت اهمیت دارد که به گفته امیتای اتریونی (Etzioni, 2015)، بیشتر بحث‌های مربوط به مسائل و سیاست‌های اجتماعی در دهه‌های اخیر بر دوگانه «عمومی-خصوصی» بنا شده‌اند (که عمدتاً به معنای دوگانه «دولت-بازار» فهمیده می‌شود) و این دوگانه امروز کارایی خود را به میزان زیادی از دست داده است. به جای آن، وی نیز همچون پولانی پیشنهاد می‌کند که سازمان جامعه را مبتنی بر سه‌گانه «دولت-بازار-اجتماع» ببینیم. وی مثال‌های متعددی را به میان می‌آورد که در آن به جای تقابل میان بخش عمومی و بخش خصوصی، گاه ائتلافی میان دولت و اجتماع علیه بازار صورت گرفته است (مانند بنیاد دولت رفاه که برای حمایت از اجتماع در مقابل نوسانات بازار تشکیل یافته)؛ و یا ائتلافی میان دولت و بازار علیه اجتماع (مانند نقض حریم شخصی افراد و دسترسی به اطلاعات شخصی آن‌ها یا به بهانه حفظ امنیت و یا به‌منظور بازاریابی)؛ و گاه ائتلافی میان بخش خصوصی و اجتماع در مقابل دولت (مانند تشکیل یک جامعه مدنی قدرتمند در مقابل یک سرمایه‌داری دولتی و دیکتاتوری مهاجم که هم آزادی‌های مدنی را تهدید می‌کند و هم مانع قدرت‌گیری یک بخش خصوصی مقتدر می‌گردد).

اتریونی اضافه می‌کند که علیرغم وجود این ساختار سه‌گانه، بسیاری از بحث‌های عمومی هنوز بر پایه دوگانه عمومی-خصوصی (یا دولت-بازار) جریان دارند؛ به این دلیل که فضای حاکم بر این‌گونه بحث‌ها به شدت پولاریزه است و نیز تحلیل یک ساختار سه‌گانه به مراتب پیچیده‌تر است و به قدرت تحلیلی بیشتر و چهارچوب تئوریک پیچیده‌تری احتیاج دارد که در اختیار همه نیست.^۲ (در کتابی که مختصات آن در پانویس قبلی بیان شد، این مدل را با شرح بیشتری برای تحلیل جنبه‌های مختلف سرمایه اجتماعی به کار برده‌ایم).

بر اساس این مدل مفهومی سه وجهی، با افول اعتماد و ضعف ضلع اجتماع یک فضای خالی شکل گرفته است که دو نیروی دولت و بازار آن را پر کرده‌اند. زبان زور و پول، خشونت و تطمیع در مناسبات اجتماعی -اعم از مناسبات بین فردی، نهادی و یا بین افراد و نهادها- غلبه پیدا کرده است. در سطح سیستمیک، ارزش‌های مادی-پول و قدرت-در غیاب اجتماع چیره شده‌اند. پیامدهای این چیرگی را در پدیده‌هایی مثل فساد اداری یا کاربرد قدرت اداری و سیاسی برای کسب ثروت اقتصادی و بالعکس می‌توان دید. در سطح

۱. باید خاطر نشان کرد که سپهر سیاست به دولت به‌عنوان یکی از بازیگران مهم آن محدود نمی‌شود. در اینجا مجال بسط بیشتر این مدل وجود ندارد و فقط به خصوصیات اصلی آن اشاره می‌شود تا خطوط کلی تحلیل را بیان کنیم. بسط تجربی این مدل در فصول مختلف کتاب یادشده در پانویس قبلی آمده است.

۲. اتریونی به این بحث نکته دیگری هم اضافه می‌کند و آن این‌که بسیاری از تحولاتی که در حوزه سوم -یعنی اجتماع- روی می‌دهند، متأثر از جنبش‌های اجتماعی‌اند. به این بیان، مکانیسم عمل حوزه اجتماع با جنبش‌های اجتماعی پیوند وثیقی دارد. برای بحث مفصل‌تر در این مورد، ن. ک. Etzioni 2015, chapter 15: 353-377.

فردی هم ترکیبی از بی پناهی، انزوا و جدافتادگی و تجربه اشکال مختلفی از تنش‌ها در روابط بین فردی و نهادی روی داده است. نیروی پول و قدرت در شرایطی که ضعف هنجارهای اخلاقی و قانونی وجود دارد، به رشد شخصیت‌های مادی‌گرا و قدرت طلب مجال بیشتری برای رشد و نمو داده است.

کارکرد بسامان هر سیستم اجتماعی، مستلزم وجود نوعی تعادل و توازن میان این سه جنبه است و هرگاه یکی از این نیروها ضعیف شود و تعادل آن‌ها به هم بخورد، فضایی خالی در سیستم پدید می‌آید که اغلب توسط نیروهای دیگر پر می‌شود. در فضای خالی ایجادشده به خاطر افول اجتماع در ایران، دولت (سیاست/ قدرت) و بازار (منافع) یعنی زور و سود، جای خالی را پر کرده‌اند. اگر پیش‌ازاین برخی کنش‌ها با انگیزه اخلاق و تعهد انجام می‌شد - مثلاً آشکالی از همکاری بین افراد برای حل مشکلات - با افول اجتماع، این نوع کنش‌ها انگیزه خود را بیش‌ازپیش از نفع شخصی و زور کسب می‌کنند. به عبارت دیگر، در وضعیت افول اجتماع، عرصه سیاست (قدرت/ زور) و اقتصاد (پول/ سود) فضای خالی را پر می‌کنند، ارزش‌هایی مثل تعهد، از خودگذشتگی و هنجارهای اخلاقی دیگر خواهانه ضعیف می‌شوند و ارزش‌های مبتنی بر زور و پول جای آن‌ها را می‌گیرند.

این نکته را باید در نظر داشت که اگر یکی از این سه نیرو عملکرد مناسبی نداشته باشد، بدان معنا نیست که بخش‌های دیگر کارکردهای مناسبی دارند؛ چراکه عواملی که زوال یکی از این بخش‌ها را موجب می‌شوند، بر بخش‌های دیگر نیز کم‌وبیش اثری منفی خواهند گذاشت. برای مثال، اگر عرصه اقتصاد عملکرد مناسبی برای تولید رفاه نداشته باشد، این به آن معناست که اجتماع فاقد منابعی خواهد بود که از طریق روابط شهروندان با یکدیگر می‌توانند از جایی کمتر مورد نیاز به جایی ضروری‌تر منتقل شوند. وقتی اجتماع دچار افول شود، عملکرد اقتصاد و سیاست هم مختل خواهد شد؛ زیرا ناچار خواهند شد تا منابع بیشتری - زور و زر - را صرف بهبود عملکرد خود کنند. برای مثال، در چنین شرایطی، یک پنگاه اقتصادی برای افزایش انگیزه به کار باید هزینه‌های بیشتری کند و گاه هزینه معاملات آن افزایش خواهد یافت.

با روندهایی که بررسی کردیم، احتمالاً جامعه ایران رفته‌رفته با از دست دادن سرمایه اجتماعی و قرارگرفتن در فرایند زوال همبستگی اجتماعی، فضای خالی بزرگی را برای ارزش‌های مادی یعنی پول و قدرت سیاسی ایجاد کرده است. در شرایط کنونی، احتمال تغییر این وضعیت چندان زیاد نیست و با تداوم وضع موجود، سیاست و اقتصاد بر حیات اجتماعی جامعه ایران سیطره بیشتری خواهند یافت و این تغییر، سطوح مختلف از فرد تا سطح کلان را در برمی‌گیرد. در سطح فردی، فراوانی شخصیت‌هایی را شاهد خواهیم بود که در نظام ارزشی شان سود شخصی و قدرت و نفوذ بالاترین مرتبه را دارند. این نوع شخصیت‌ها به سبب آن‌که در همکاری بین - فردی منافع شخصی خود را بر منافع جمع ترجیح می‌دهند، در کنش جمعی به دنبال اعمال سلطه بر دیگران‌اند و خشونت را برای تحقق خواست‌های خود به کار می‌گیرند. انتظار می‌رود که به‌مرور زمان «انسان حریص» و «انسان زورگو» به‌عنوان دو تیپ شخصیتی بروز بیشتری در ایران پیدا کنند؛ و این خود یکی از عواملی است که به روند افول اجتماع شتاب بیشتری می‌دهد. به موازات این تحول، می‌توان انتظار داشت که سطح تنش در روابط بین فردی هم افزایش یابد. اشکال بروز این تنش‌ها را می‌توان در اجتماعات مختلف از خانواده تا زندگی در مجموعه‌های آپارتمانی، محیط کار و نهادهای مدنی مشاهده کرد.

انعکاس چنین تغییری را در سطح آرایش نهادی هم می توان مشاهده کرد. در جامعه ای که در آن اجتماع دچار افول شده است، نهادهای مرتبط با سیاست و اقتصاد موقعیت بالاتری می یابند و بر نهادهای مرتبط با اجتماع سیطره پیدا می کنند و بقا و رشدشان از درجه اولویت بالاتری برخوردار می شود. قدرت و پول به متر و معیار ارزش های اجتماعی تبدیل می شوند و نهادهایی که توانایی تولید چنین ارزش هایی را دارند، در مرتبه ای بالاتر قرار گرفته و در عمل، متولی هدایت نظام اجتماعی می شوند. احتمالاً بسیاری از پدیده ها و منازعات به زبان سیاست و اقتصاد ترجمه می شود. نمونه هایی از این پدیده را حتی در اجتماع علمی ایران نیز شاهدیم. برای مثال، برای دفاع از ضرورت مقابله با آسیب های اجتماعی، اغلب زبانی سیاسی به کار گرفته می شود؛ گویی تنها راه مقابله با این پدیده ها، برانگیختن حساسیت های سیاسی است. در چنین شرایطی حتی مباحث اقتصادی هم با زبان سیاست صورت بندی می شوند. به همین سبب، شاهد ظهور بیشتر سازمان ها و نهادهایی خواهیم بود که ترکیبی از قدرت و اقتصادند؛ پدیده ای که در اقتصاد ایران از آن ها با عنوان «خصوصیتی» یاد می شود.

ماتریس اعتماد اجتماعی (افقی) و اعتماد سیاسی (عمودی)

پیش از بیان نحوه ترکیب این دو نوع اعتماد و پیامدهای آن، لازم است دو نکته پیش تر گفته شده را به یاد بیاوریم: نخست، این که سرمایه اجتماعی به مثابه سیمانی است که بلوک های تشکیل دهنده ساختمان جامعه را در کنار هم نگاه می دارد و یا روغنی که موجب گردش روان چرخ دنده های اقتصاد و سیاست و اجتماع می شود. ناگفته پیداست که بدون سرمایه اجتماعی نیز جامعه می تواند به حیات خود ادامه دهد، اما این حیات بسیار شکننده، پرهزینه و کم دوام خواهد بود. نکته دوم این که سنگ بنای سرمایه اجتماعی اعتماد است که آن را می توان به دو نوع اعتماد اجتماعی (اعتماد شهروندان به یکدیگر) و اعتماد سیاسی (اعتماد شهروندان به دولت و دستگاه اداری کشور) تفکیک کرد. با قدری ساده سازی می توان گفت که از جهت قوت یا ضعف این دو نوع اعتماد، چهار حالت مختلف را می توان مجسم کرد که هر یک زمینه اجتماعی مساعدی برای نوع خاصی از اتفاقات اجتماعی - سیاسی فراهم می کنند. این چهار حالت و شرایط متناظر با آن ها ماتریسی ۲ در ۲ را شکل می دهند که آن را در جدول ۴ نشان داده ایم:

جدول شماره ۴: ماتریس اعتماد اجتماعی و اعتماد سیاسی

اعتماد سیاسی			
ضعیف	قوی		
دیکتاتوری - انقلاب	دمکراسی - ثبات	قوی	اعتماد اجتماعی
بحران - آشوب / ازهم گسیختگی	دیکتاتوری توده ای (فاشیسم)	ضعیف	

بهترین حالتی که می‌توان برای جامعه تصور کرد، حالتی است که در آن هر دو نوع اعتماد حضوری قوی داشته باشند. در چنین شرایطی افراد جامعه می‌توانند باهم با نهادهای جامعه و نیز با دستگاه‌های حکومتی در تعاملی سالم و مفید قرار گیرند، انرژی‌های خود را به صورت بهینه صرف کنند و از مسائل اجتماعی بسیاری قبل از وقوع آن‌ها پیشگیری نمایند. در حالتی که اعتماد عمودی نسبت به حکومت ضعیف اما در میان مردم قوی باشد، کل جامعه می‌تواند به صورتی یکپارچه به حرکت درآید؛ گاه علیرغم تمایلات و ترجیحات حکومت و گاه علیه آن‌ها. در شرایط ضعف اعتماد اجتماعی و قوت اعتماد سیاسی، شهروندان با ارتباطی عمودی به دولت وصل می‌شوند، اما از یکدیگر جدا می‌مانند. در چنین شرایطی دولت دست بالا را در مقابل شهروندان خواهد داشت و می‌تواند آن‌ها را برای رسیدن به اهدافش به دنبال خود بکشد. جنبش‌های پولیستی و دولت‌های فاشیستی معمولاً در چنین شرایطی مجال ظهور پیدا می‌کنند. در حالت چهارم که در آن هر دو نوع اعتماد ضعیف هستند، در صورت بروز بحرانی وسیع جامعه قادر به عکس‌العمل مناسب نیست و دچار تجزیه و از هم گسیختگی خواهد شد و از بحران و آشوبی به بحران و آشوب دیگر منتقل می‌شود. روندهای مشاهده‌شده در مطالعه حاضر، حکایت از آن دارند که وضعیت ایران روزه‌به‌روز به حالت چهارم یعنی شرایط ضعف هر دو نوع اعتماد نزدیک‌تر می‌شود.

چگونه می‌توان به بهبود این وضعیت دست زد و سرمایه اجتماعی از دست‌رفته را احیا کرد؟ یک راه احیای سرمایه اجتماعی، قطعاً تقویت امکانات مالی و اقتصادی افراد و کاهش نابرابری‌های اقتصادی در جامعه است. مطالعات موجود نشان داده‌اند که اتکا به سرمایه اجتماعی - و به‌خصوص، اعتماد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های آن - در واقع پذیرش درجه‌ای از ریسک در روابط اجتماعی است و افزایش ظرفیت و امنیت اقتصادی افراد یک جامعه ظرفیت آنان را برای تحمل ریسک بالاتر می‌برد. با افزایش ظرفیت ریسک‌پذیری، سرمایه اجتماعی نیز روزه‌به‌افزایش می‌گذارد.

اما وجود برخی کشورهای توسعه‌یافته در میان جوامع «کم-سرمایه اجتماعی»، گویای آن است که فراز و نشیب سرمایه اجتماعی یک کشور صرفاً تابع تحولات اقتصادی آن کشور نیست. جامعه «پر-سرمایه اجتماعی»، جامعه‌ای است که در آن ارتباطات اجتماعی گسترده‌ای میان اعضای آن وجود دارد. به همین جهت یک مسیر دیگر تقویت سرمایه اجتماعی، تسهیل ارتباطات اجتماعی میان افراد جامعه است. لازمه گسترش این ارتباطات، ایجاد فضاهای اجتماعی تسهیل‌کننده ارتباطات و نیز ایجاد یک فضای اخلاقی - سیاسی مشوق آن‌هاست که با کمک هم موجب افزایش تعامل میان شهروندان شوند. رمز موفقیت بسیاری از ابتکارات به‌عمل‌آمده در این زمینه، کامیابی آنان در ایجاد چنین فضاهایی بوده است. چنین اقداماتی می‌تواند در نزدیک کردن افراد به یکدیگر و افزایش سطح مراودات و در نتیجه اعتماد اجتماعی میان آنان کمک کند.

اعتماد سیاسی را اما از این طریق نمی‌توان احیا کرد؛ چراکه موضوع این نوع اعتماد، روابط شهروندان نه با یکدیگر بلکه با دولت و نهادهای دولتی است. تجربه کشورهای مختلف نشان داده که مهم‌ترین عامل تخریب‌کننده اعتماد سیاسی، سرکوب سیاسی، رسوایی‌های مالی و به درجات کمتری رسوایی‌های اخلاقی سیاسیون و دست‌اندرکاران حکومتی است. سوءاستفاده از امکانات دولتی، بهره‌جستن از موقعیت‌های حکومتی در جهت امور شخصی، انحصاری کردن دسترسی به موقعیت‌های دولتی و دادن وعده‌های

انتخاباتی بدون پشتوانه، از شایع‌ترین اموری است که موجب انهدام اعتماد سیاسی می‌شود. میزان اعتماد نهادی به صاحبان حرف نیز تنها از طریق تغییر رفتار آن‌ها افزایش می‌یابد که بخشی از آن باید از طریق سیاست‌های دولتی صورت گیرد و بخش دیگر آن مستلزم تغییری فرهنگی در جامعه است. اولین گام در تدوین یک سیاست دولتی سرمایه‌زای اجتماعی، درک ضرورت تقویت و بازسازی سرمایه اجتماعی از سوی تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران است. یک بررسی اجمالی از سیاست‌های دولتی طی سه دهه اخیر، نشان می‌دهد که چنین ضرورتی جایگاه چندانی در این سیاست‌ها نداشته است. دولت‌های مختلف در این دوره بیشتر سیاست‌های سرمایه‌زدا و نه سرمایه‌زاد را دنبال کرده‌اند. به بیان دیگر، دولت به مثابه پر قدرت‌ترین بازیگر اجتماعی آن‌هم بازیگری با بیشترین امکانات در جهت تولید سرمایه اجتماعی، تنها مصرف‌کننده آن بوده و کمک چندانی به بازسازی آن نکرده است.

منابع

- اسدی، علی (۱۳۵۴). نگرش‌های اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی، تهران: پژوهشکده علوم ارتباطی.
- اوفه، کلاوس (۱۳۸۵). چگونه می‌توان به شهروندان اعتماد داشت. در رابرت پاتنام و دیگران، سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه، به اهتمام کیان تاج‌بخش، مترجمان افشین خاک‌باز و حسن پویان: ۲۷۵-۲۰۱. تهران: شیرازه.
- غفاری، غلامرضا (۱۳۸۶). سنجش و تبیین سرمایه اجتماعی در ایران، تهران: معاونت اجتماعی وزارت کشور.
- غفاری، غلامرضا (۱۳۹۴). سنجش سرمایه اجتماعی. تهران: دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مرکز ملی رصد اجتماعی وزارت کشور.
- کاظمی‌پور، عبدالمحمد؛ و گودرزی، محسن (۱۴۰۰). افول اجتماع در ایران: روایتی گاه‌شمارانه (کرونولوژیک). رفاه اجتماعی. جلد ۲۲، شماره ۸۴ (بهار ۱۴۰۱): ۲۶۹-۳۰۰.
- کلمن، جیمز ساموئل (۱۳۷۷). بنیادهای نظریه اجتماعی. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- کورزمن، چارلز (۱۴۰۰). ناگهان انقلاب، ترجمه رامین کریمیان. تهران: نی.
- گودرزی، محسن (۱۳۸۲). پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان موج دوم. تهران: دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- گودرزی، محسن (۱۳۸۳). پیمایش تحولات فرهنگی ایرانیان. تهران: دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷). پیامدهای مدرنیت. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مرکز.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۹). روزها در راه، جلد دوم. پاریس: خاوران.
- محمود، احمد (۱۳۸۳). زمین سوخته. چاپ هفتم، تهران: معین.
- موسوی، میرطاهر (۱۳۸۶). بررسی و سنجش سرمایه اجتماعی در ایران. تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.

- Etzioni, Amitai (2001a). "On Social and Moral Revival." *The Journal of Political Philosophy* 9 (3): 356-371.

- Etzioni, Amitai (2001b). "Review: Is Bowling Together Sociologically Lite?" *Contemporary*

Sociology 30 (3): 223-224.

- Etzioni, Amitai (2015). *The New Normal: Finding a Balance between Individual Rights and the Common Good*. Londong and New York: Routledge

- Polanyi, Karl (1957). *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time*. Boston: Beacon Press by arrangement with Rinehart & Company, Inc.

- Putnam, Robert D. (2000). *Bowling alone: the collapse and revival of American community*. New York: Simon & Schuster

- Sztompka, Piotr (2006). Trust. In B. S. Turner (Ed.), *The Cambridge dictionary of sociology* (pp. 639-642). New York: Cambridge University Press.